



سکولاریسم، در نگاه شریعتی

زندگی در یک دولت _ ملت

نویسنده : نگاه نو

کانون آرمان شریعتی

● دوستانِ گرامی!

● امروزه، بحثِ چالش‌برانگیزِ "سکولاریسم"، در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی کشورمان، و به ویژه در فضای مجازی، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین مسائلِ فکریِ جامعه، تبدیل شده است. و تمامی بحث‌های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی، به شکلی، به این بحثِ حساس، کشیده می‌شود.

● این مسأله‌ی اساسی، تا اندازه‌ی زیادی، بر اثر عملکردِ فوقِ ارتجاعیِ حکومتِ فقهاتیِ کنونی، موردِ پذیرشِ اکثریتِ افرادِ جامعه قرار گرفته است، و بی‌شک، نظامِ آینده‌ی کشور، پس از تغییرِ این رژیمِ ارتجاعی، یک نظامِ حقوقِ بشریِ "جمهوری لیبرال سکولار" خواهد بود.

● در این راستا، مشکلِ اساسی، فقدانِ یک تبیینِ اساسی، از چگونگیِ عملکردِ یک انسانِ مذهبی و ایدئولوژیک، در درونِ یک چنین نظامِ سکولار، و چگونگیِ زندگیِ یک فردِ متعهد، در درونِ این نظامِ بیطرف، است. و مقاله‌ی کنونی، تلاشی است در جهتِ پاسخ به این سوالِ فوری و اساسی!

✦ آغازِ حیرت‌های شگفت

● با آغازِ قرنِ بیستم، بشریت، با امیدِ خاصی واردِ این قرنِ جدید شده بود. با یک غرورِ علمیِ بزرگ، با یک امیدِ غیرقابلِ وصفی به نظامِ دموکراسی، و متکی بر پیشرفت‌هایی که، نظامِ سرمایه‌داری، برای بشریت، به ارمغان آورده بود. اما هنوز یکی دو دهه از این قرن نگذشته بود که، با آغازِ جنگِ جهانیِ اول، و به جان هم افتادنِ این بشرِ متکی بر عقلاانیتِ مدرن، متکی بر دموکراسی، و سرشار از غرورِ علمیِ بی‌سابقه‌ای، که قرار بود، پیام‌آورِ رهاییِ بشر باشد، و نیز، پیروزیِ انقلابِ اکتبر در شوروی، که سیستمِ دموکراسیِ بورژوایی، و نظامِ سرمایه‌داری را، هدف گرفته بود، مات و مبهوت، تماشاگرِ وقایعی شد، که هیچ جای توجیه نداشت، و در چارچوبِ یک جهان‌بینیِ علمیِ دموکراتیکِ بورژوایی نمی‌گنجید!

● پس از جنگِ جهانیِ اول، و کمرِ راست کردنِ بشر، از زیرِ بارِ نومیدیِ اولین ضربه‌ی مایوس‌کننده‌ی این قرن، دومین ضربه‌ی کاری هم، با بحرانِ بزرگِ اقتصادیِ امریکا، بر بشریتِ آن روز، وارد شد. و امیدِ به معجزه‌گریِ علم و عقلاانیتِ مدرن، بیشتر و بیشتر، به زیرِ سوال رفت.

● و درست در همین حول و حوش بود که، با پیروزیِ نازیسم در آلمان، و فاشیسم در ایتالیا، و بر تختِ قدرتِ نشستنِ هیتلر و موسولینی، بر شگفتیِ حیرت‌بارِ این بشرِ مغرور و امیدوار، افزوده گشت.

● و در نهایت، چند سال بعد، با آغازِ جنگِ جهانی دوم، و به جانِ هم افتادنِ بزرگ‌ترین کشورهای متمدن و پیشرفته‌ی جهان، کاخِ امید و آرزوی بشر، به یکباره، فرو ریخت، و گویی بشر، بر رویِ دستانِ خویش، مانده است!

● آری! بشرِ قرنِ بیستم، مات و مبهوت از این همه وقایعِ شگفت، و آن همه جنایت و کشتار و ویرانی، و تجربه‌ی نظام‌های نازیستی و فاشیستی، در پایانِ نیمه‌ی اولِ قرنِ بیستم، با شگفتیِ دیگری نیز روبرو شد، و آن، تولدِ فرزندانِ پیوندِ نامشروعِ علم و سرمایه بود: سلاح‌های مرگبارِ نظامی، و از همه مبهوت‌کننده‌تر، و ویران‌کننده‌تر، انفجارِ اولین بمبِ اتمی ساختِ این بشرِ متمدنِ مجهزِ به بینشِ علمی، و متکیِ به عقلانیتِ مدرن، و دل‌خوشِ به ایده‌ی پیشرفتِ سرمایه‌داری!

✦ لیبرال دموکراسی

● پس از حاکمیت هیتلر در کشور آلمان، با سوءاستفاده‌ی از سیستم دموکراسی، و آشکار شدن چهره‌ی کریه پوپولیسم، در فریب مردم و کسب قدرت سیاسی، و بر ملا شدن ضعف آشکار سیستم تکیه بر نظر "اکثریت"، تلاش‌هایی، برای رفع این نقیصه‌ی بسیار مهم، آغاز شد. تلاش‌هایی که، پیش از این نیز، توسط اندیشمندان حوزه‌ی دموکراسی و لیبرالیسم، از جمله جان استوارت میل، در عرصه‌ی محدود متفکران، مطرح شده بود، اما، توجه‌ی مردم جامعه را، چندان به خود جلب نکرده بود.

● راه چاره‌ی جدید، لیبرال دموکراسی بود. به این معنا که، دیگر نمی‌توان به رای اکثریت مردم تکیه کرد. و رای اکثریت، تنها تا آنجا نافذ است که، حقوق بشر را نقض نکند، و به عبارت دیگر، رای اکثریت جامعه، نمی‌تواند، قوانینی را تصویب کند، که اصول موجود در اعلامیه‌ی حقوق بشر، و اصول موجود در کنوانسیون‌های حقوق بشری را، نادیده بگیرد. و تصمیم‌گیری‌های اکثریت، تنها با رعایت اعلامیه‌ی حقوق بشر، و کنوانسیون‌های حقوق بشری، دارای مشروعیت است.

● در حقیقت، پس از جنگ جهانی دوم، این اصل مهم، در اندیشه‌ی روشنفکران، و توده‌ی آگاه، جا افتاد که: موافقت اکثریت افراد یک جامعه با امری، و تصویب آن، حتی با رای اکثریت ۹۹ درصدی، تنها و تنها، زمانی قابل پذیرش و انسانی است که، امر تصویب‌شده، در تضاد با هیچ یک از اصول اعلامیه‌ی حقوق بشر، و کنوانسیون‌های حقوق انسانی، نباشد. و در نهایت این که، هر نوع سیستم پیاده‌شده به نام دموکراسی، بدون رعایت حقوق بشر به رسمیت شناخته‌شده‌ی جهانی، یک نوع "دیکتاتوری اکثریت" است، و نه یک دموکراسی واقعی!

● پس، تا این مرحله، این مساله پذیرفته شده بود که، یک نظام دموکراتیک، عبارت است از: نظامی که، پس از رعایت اعلامیه‌ی حقوق بشر، و کنوانسیون‌های حقوق انسانی، و متکی بر رعایت اصول یک قانون اساسی مورد تأیید مردم، و متکی بر رای اکثریت افراد جامعه، امور کشور را، به پیش خواهد برد.

✦ دیکتاتوری ادامه دارد...!

● پس از پایان جنگ جهانی دوم، و شکست نازیسم و فاشیسم در جنگ، دوران جدیدی آغاز شد. دوران رهایی کشورهای استعمارزده، از بند حکومت‌ها و سیاست‌های ویرانگر استعماری.

● به زودی، کشورهای بسیاری، به صف معتقدان به سیستم دموکراسی، پیوستند، که هر یک از آنان، نظام حاکم بر کشور خویش را، دموکراسی می‌نامیدند! از حکومت‌های تک حزبی ایدئولوژیک، تا نظام‌های موروثی و سلطنتی، و حتی، نظام‌هایی با داشتن رییس جمهور مادام‌العمر!!

● در این دوران، با رشد گسترده‌ی مفهوم ایدئولوژی، و به ویژه، در کشورهای تازه از بند استعمار رهاشده در بلوک شرق، و جهان سوم، نظام دموکراسی، اسیر یک آفت جدیدی به نام "ایدئولوژی"، و البته از نوع تحکمی آن، شد، و سیستم دموکراسی، به ابزاری، برای تحمیل ایدئولوژی مورد پذیرش بخشی از جامعه، بر کل جامعه، گشت، که خروجی نهایی آن، یک حکومت دیکتاتوری توتالیتر بوده است.

● با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در سال ۱۹۷۹، و حاکمیت یک رژیم ارتجاعی جمهوری فقهاتی، جهان کنونی، شاهد یکی از هارترین و خشن‌ترین و جنایت‌کارترین نوع حکومت مذهبی در قرن بیستم گشت. رژیم می‌که، با برگزیدن سیستم دموکراسی دستکاری‌شده‌ی معیوب، و حذف تمام نیروهای غیرخودی از قدرت، و از کل پروسه‌ی انتخاباتی، زنگ خطر جدی جدیدی را برای دموکراسی، به صدا درآورد، و با جهت‌گیری به سوی تبدیل "جمهوری" به "حکومت"، خطر بزرگ حقارت‌باری را، برای حق حاکمیت مردم، و خروج کامل آنان، از پروسه‌ی تصمیم‌گیری، پدید آورده است!

● آن چه که، این نظام فقهاتی فوق ارتجاعی را، از دیگر حکومت‌های ایدئولوژیک قرن بیستمی، متمایز می‌سازد، نفی تمامی آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان، و از آن فاجعه‌بارتر، نفی تحقیرآمیز تمامی حقوق زنان، به عنوان یک موجود انسانی، و محسوب کردن آنان به عنوان یک موجود درجه‌ی دوم شهوانی _ شیطنانی! است!

● و حال، با پایان یافتن قرن بیستم، و ورود بشر به قرن بیست و یکم، انسان امروز، و به ویژه مردم ایران، بیش از همیشه، به اهمیت سکولار بودن حکومت کشور، و حاکم شدن نظام سکولار، بر تمامی بخش‌های اساسی و عمومی کشور،

همچون: قانونِ اساسی، قوهی مجریه، قوهی مقننه، قوهی قضائیه، قانونِ مدنی، قانونِ شهروندی، نظامِ آموزش و پرورش، بخشِ هنر و فرهنگ و سینما و موسیقی و... پی برده است. و این باور، بزرگترین دستاوردِ ما، و بشریتِ امروز، از آن همه رنجی است که، ملتِ خسته و مجروحِ ایران، در چهل سالِ گذشته، از حاکمیتِ این رژیمِ ارتجاعی، کشیده است.

✦ حکومت سکولار چیست؟

● یک حکومت سکولار، در وضعیت تئوریک خویش، حکومتی است، که در آن، نهاد دولت _ حکومت، از نهاد دین، جدا است. و به تعبیر شریعتی: "رژیم سیاسی، نظام حقوقی، سیستم اقتصادی، سازمان آموزشی، نیروی قانون‌گذاری، و فکر و فرهنگ و مطبوعات، و تمامی استعدادات، و امکانات اجتماعی و سیاسی و معنوی، در انحصار یک مذهب خاص" نیست، به عبارت دیگر، هدایت سه قوهی مجریه، مقننه، و قضائیه، براساس کتاب و ملاک و معیارهای ادیان و ایدئولوژی‌های موجود در جامعه، صورت نمی‌گیرد.

● در یک حکومت سکولار، تدوین کلیه‌ی قوانین، از جمله قانون اساسی، قوانین مدنی، قوانین اقتصادی، قوانین حقوقی، و... براساس خرد جمعی جامعه است، و لزوماً هیچ کتاب مقدس و غیر مقدس مذهبی و ایدئولوژیک و... مرجع تدوین این قوانین، قرار نخواهد گرفت.

● در یک حکومت سکولار، نظام آموزشی کشور، نه از دین و ایدئولوژی خاصی نشئت خواهد گرفت، و نه اجبار و تعهدی به آموزش آن‌ها، به دانش‌آموزان و دانشجویان، دارد. ضمن

آن که، می‌توان، آزادانه، آموزش هر مذهب و ایدئولوژی‌ای را، در هر مرکز آموزشی‌ای، در دستور کار قرار داد.

● یک حکومت سکولار، در وضعیت تئوریک خویش، به تمامی مذاهب و ایدئولوژی‌ها، با نگاهی بی‌طرفانه و یکسان می‌نگرد، و پیروان آن‌ها، در انجام فرایض مذهبی و ایدئولوژیک خویش، تا آنجا که، نافی اعلامیه‌ی حقوق بشر، و قانون اساسی کشور، نباشد، آزادند.

● در یک حکومت سکولار، باور به یک دین و ایدئولوژی خاص، در بردارنده‌ی هیچ حق و امتیاز خاصی، برای آن فرد، نیست. و تمامی افراد ملت، یک "شهروند" محسوب شده، و از حقوق یکسانی برخوردارند. و هیچ تبعیضی، از نظر جنسی، نژادی، قومی، طبقاتی، و... قابل پذیرش نیست.

● در یک حکومت سکولار، با وجود آن که، مذهب و ایدئولوژی، نقشی در هدایت "رسمی"ی حکومت و فرهنگ و اقتصاد ندارد، اما، افراد باورمند به هر مذهب و ایدئولوژی‌ای، در بیان نظرات خویش، و تبلیغ دیدگاه‌ها، برنامه‌ها، و آرمان‌های انسانی و اجتماعی خویش، آزادند، و دولت، حق هیچ گونه محدودیتی را، خارج از قانون اساسی، و اعلامیه‌ی حقوق بشر، نخواهد داشت.

✦ چرا حکومتِ سکولار را می‌پذیریم؟!

▲ پذیرشِ واقعیت، نه یک آرمان

● ما، به چه دلیل، یک حکومتِ سکولار را می‌پذیریم؟ به این دلیل که، امروز، تقسیم‌بندی‌های ملی، در سطح جهانی، از نظر جغرافیایی و حقوقی، براساسِ "دولت _ ملت" است، و ما ناچاریم که، در یک کشور، با پیروانِ ادیان و ایدئولوژی‌های دیگر، یعنی با ادیانِ گوناگون، ایدئولوژی‌های گوناگون، با سکولارها، با آتئیست‌ها، با مارکسیست‌ها، و... زندگی کنیم. و طبیعتاً، ممکن نیست، و اصلاً، درست و منصفانه هم نیست، که خواهانِ یک "حکومتِ دینی"، براساسِ ایدئولوژی دینیِ خودمان، باشیم. و انصاف آن است که، به "ناچار"، به حکومتی سکولار، و به عبارتِ دیگر، به حکومتی فرادینی، و فرایدئولوژیک، تن دهیم.

● ما، در جهانِ کنونی، و در درونِ ساختارِ "دولت _ ملت"‌های کنونی، یک حکومتِ سکولار را، عادلانه دانسته، و به ناچار، می‌پذیریم، اما، این به آن معنا نیست که، ما، پیروانِ مکتبِ شریعتی، و باورمندانِ به جهان‌بینیِ توحیدی، یک حکومتِ سکولار را، برتر از دیگر انواع حکومت‌های مترقی و هدف‌مند، بدانیم.

● چرا که، چنین حکومتی، از یک سو، به دلیل هدفدار نبودن، هرگز مناسبِ کشورهای عقب‌مانده، مثل کشور ما، نبوده، نیست، و نخواهد بود. و از سوی دیگر، از آنجا که، یک ایدئولوژی مذهبی و انسانی و متعهد، نیازمند یک حکومت برنامه‌دار هدفمند مومنانه است، بی‌شک، یک حکومت سکولار، برای ما مومنان هم، حکومت مناسب و ایده‌آلی نیست. پس، پذیرش یک حکومت سکولار، بر اثر الزام "واقعیت" موجود جهانی است، و نه یک "آرمان" مومنانه!

● بگذارید، با بررسی مثالی، که خود شریعتی می‌زند، و این مثال، روشنگر اساس "فلسفه‌ی سیاسی"ی اوست، موضوع را روشن سازیم:

★ هتل و کاروان

● شریعتی معتقد است که، ما دو روش، در حکومت و اداره‌ی یک جامعه، داریم:

▲ مدیریتِ یک هتل

● یکی مثل "مدیریتِ" یک "هتل" است، و رهبرِ جامعه، در واقع، یک "مدیر"، است، یک هتل‌دار، که هدف‌اش، "رهبری"ی مردم نیست، بلکه، "اداره"ی هتل است، و تمام تلاش‌اش آن است که، به مسافران "خوش" بگذرد، و خواسته‌ی او، "خوش بودن" آنان است، و نه "خوب شدن" آنان. برای او اهمیتی ندارد که، شما، در این هتل، دارید به کثیف‌ترین موجودِ این جامعه، تبدیل می‌شوید. او، تمام تلاش‌اش آن است که، "خدمات" خویش را، چه خوب و چه بد، به موقع، به بهترین شکل ممکن، و با برترین کیفیت، به شما ارائه دهد.

▲ هدایت یک کاروان

● یکی هم، مثل "هدایت" یک "کاروان" است. و رهبر جامعه، در واقع، یک "قافله‌سالار"، است، او، هدف‌اش، "اداره"ی شما نیست، "هدایت" شما، و رساندن شما به یک "مقصد" است. هدف او، "خوش بودن" شما نیست. برای او، "بودن" مطرح نیست، "رفتن" مطرح است، و او، رسالت دارد که، شما را، به مقصدتان، هر کجا که هست، برساند. و سختی راه را هم، جزیی از راه می‌داند.

● گرچه او، در مسیر سفر، با جشن و رقص و آواز و نمایش و بازی و... شما را شاد نگه‌میدارد، اما، می‌داند که، زندگی شما، "هدف"ی دارد، و این تفریحات و شادی و سرگرمی، تنها برنامه‌هایی، برای تجدیدقوا و تجدید روحیه، برای "رفتن و رفتن" است، و قصد اصلی شما، رسیدن به آن مقصد است، و نه ماندن و خوش‌گذرانی!

● به طور طبیعی، رهبری در یک حکومت سکولار، بیشتر شبیه روش اول، یعنی هتل‌داری است، و تابع نظر اکثریت مسافران هتل، برای "خوش بودن"، و البته، تا اندازه‌ای هم، "خوب شدن". اما، چنین حکومتی، در پی تعالی روحی و وجودی انسان، و خداگونگی آنان، نیست. و مسلماً، حکومت سکولار،

اصلاً یک حکومت متناسب با یک جهان‌بینی توحیدی نیست. و ما مومنان، وقتی که در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم، درست همان احساسی را داریم که، گویی به یک مهمانی رفته باشیم، که روابط آنجا، ممکن است که، چندان، خوشایند ما نباشد، و ما باید، آن شرایط را، به سختی، تحمل کنیم. چون، افراد مختلفی، و با تمایلاتی گوناگون، در این مهمانی، حاضرند. و من، شاید حاضر به خوردن مشروب نباشم، و حتی شاید، به دلیل امل بودن!، اصلاً نرقصم!، اما می‌توانم، با دوستانی خوش و بش و گفتگو کنم، و چاره‌ی دیگری هم نیست. البته شما، در زندگی عادی، می‌توانید به عروسی بروید، و در خانه‌ی خود بمانید، اما، در مورد کشور، شما ناچارید که، حتماً در یک حکومت سکولار زندگی کنید، چون خانه‌ی جدایی ندارید! و باید در این جامعه زندگی کنید (راه اول)!

● حال، بعضی از مومنان، راه دوم و سوم را در پیش می‌گیرند. برخی شاید از کشور هجرت کنند، و به جای بهتری بروند (راه دوم)، و یا، با زور و تحمیل، حکومت و روابط موردنظر خودشان را، بر جامعه، تحمیل کنند (راه سوم). نیروهای ارتجاعی، چون طالبان و القاعده و داعش و جمهوری اسلامی و...، راه سوم را انتخاب کرده‌اند!

▲ سه راه در پیش داریم

● خب! چه کنیم؟

● من، به عنوان یک پیرو شریعتی، به "ناچار"، راه اول را برمی‌گزینم (زندگی در یک حکومت سکولار). چون، راه دوم، متفی است، چرا که، یک کشور مناسب دارای شرایط لازم، برای یک زندگی مومنانه را، در هیچ کجای جهان، نمی‌بینم، ضمن آن که، بخشی از هویت من هم، در اینجا خواهد ماند، که چندان خوشایند من نیست! و راه سوم را هم، راهی خودخواهانه، جبارانه، و تحمیلی می‌دانم، همان کاری که، خدا هم نکرد! خدا خود، به صراحت در قرآن می‌گوید که: اگر می‌خواستم، همه‌ی شما را، به راهی راست، هدایت می‌کردم، اما نمی‌کنم.

● ما، نیروهایی که، مومنانه به جهان می‌نگریم، با تحمل یک حکومت سکولار به احتمال بسیار زیاد نامناسب با هدف توحیدی ما، با تلاش خویش در جامعه‌ی مدنی، سعی می‌کنیم که، انسان‌های بیشتری را، دعوت به یک زندگی هدف‌مند مومنانه و انسانی کنیم، و از این طریق، روز به روز، به حکومت انسانی خویش، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شویم. البته اگر

نمی‌خواهیم که، زندگیِ دیگران را، خودخواهانه، قربانیِ
اهدافِ هر چند مومنانه‌ی خود کنیم!

✦ ما و سکولاریسم

● ما برای تبیین رابطه‌ی خودمان، به عنوان یک مذهبی، با سکولاریسم، ناچاریم که، رابطه‌ی خودمان را، با سه نوع سکولاریسم، روشن سازیم:

◆ سکولاریسم فلسفی

◆ سکولاریسم سیاسی

◆ سکولاریسم حکومتی

● ما، با روشن ساختن رابطه‌ی خویش، با این سه نوع سکولاریسم، و تقسیم‌بندی زندگی خویش، به سه حوزه‌ی فعالیت فردی، فعالیت سیاسی، و فعالیت حکومتی، قادر خواهیم بود که، از فرو افتادن در باطلاق "انحصارطلبی، برپایی یک حکومت دیکتاتوری اکثریت مذهبی، و یک نظام تمامیت‌خواه سرکوبگر، و نیز، زیر پا نهادن حق مذاهب و ایدئولوژی‌های دیگر، برای حضور در قدرت، بپرهیزیم.

✦ سکولاریسمِ فلسفی

● ما، از نظرِ فلسفی، سکولار نیستیم، یعنی، ارزش‌های فراتاریخیِ مذهب است که، به زندگیِ ما، جهت می‌دهد، چه در زندگیِ فردی، و چه در زندگیِ اجتماعی. و در حقیقت، بر هر پندار و گفتار و کردارِ ما، ارزش‌های مذهبی، حاکم است. و ما، اساساً، با یک نگاهِ مذهبی و معنوی، به جهان می‌نگریم، و در هر لحظه از زندگی‌مان، در پیِ تحققِ ارزش‌های انسانی_خدایی، در خویش، در جامعه، و در تاریخ، هستیم.

✦ سکولاریسم سیاسی

● ما یک سکولار سیاسی هم نیستیم، یعنی، ارزش‌های فراتاریخی، و جهت‌گیری‌های مذهبی، دارای نقشی انگیزشی و جهت‌دهنده، در تمامی فعالیت‌های سیاسی ما، است، و ما باید، ارزش‌های خدایی را، در تمامی افکار و گفتار و کردار سیاسی خودمان، دخالت دهیم. نه این که، در زندگی فردی و عادی، از حقه و فریب بپرهیزیم، اما، در فعالیت‌های سیاسی، در کارهای حزبی، و در رقابت‌های فکری و سیاسی، خود را، فارغ از آن ارزش‌های مذهبی، بدانیم، و به عبارتی، عقل حسابگر را، فارغ از ارزش‌ها و معیارهای مذهبی، بر فعالیت‌های سیاسی خویش و حزبمان، حاکم کنیم، و هر کاری که می‌توانیم، برای پیروزی خویش، و شکست رقیبان، انجام دهیم!

✦ سکولاریسم حکومتی

● ما، در حکومت اما، سکولار هستیم. آری! ما "یک سکولار حکومتی" هستیم. به این معنا که، وقتی مردم، به برنامه‌ی ما، رای دادند، به ما اعتماد کردند، و هدایت حکومت کشور را، برای تحقق این برنامه‌ی اعلام‌شده، به دست ما سپردند، ما نیز، پیگیر منافع ملی باشیم، و نه در پی منافع مذهبی و ایدئولوژیک خویش.

● به عبارت دیگر، از منابع ملی، که از آن همه‌ی ملت است، به مسلمانان چاد کمک نکنیم! از امکانات دولتی، برای تبلیغ مذهب شیعه، یا دکت‌ر شریعتی، استفاده نکنیم. یا مثلاً، قانون ارث را، طبق قانون ارث اسلام، اجرا نکنیم. کتاب‌های درسی را، به کتاب‌های معارف اسلامی تبدیل نکنیم. قانون مدنی را، به قوانین مدنی اسلامی مورد قبول خودمان، دگرگون نکنیم.

● ما باید این اصل اساسی را بپذیریم که، مردم در انتخابات، به شعارها و برنامه‌های ما، رای داده‌اند، و نه به باورهای مذهبی ما! و ما، پس از پیروزی، موظف به تحقق برنامه‌های اعلام‌شده در هنگام انتخابات هستیم، و نه تحقق باورها و ایده‌آل‌ها و احکام مذهبی خودمان، که تنها مورد پذیرش بخشی از ملت ایران است، حتی اگر در اکثریت هم باشیم.

● در هنگام حکومت‌گری اما، ما باید، به عنوان یک مذهبی، به تمامی آن ارزش‌های انسانی _ خدایی، احترام بگذاریم، و اتفاقاً، در اینجا، باید بیشتر به آن ارزش‌ها تکیه کنیم، چرا که، عرصه‌ی قدرت، عرصه‌ی فساد است، و پاک ماندن، بسیار سخت، اگر نگوئیم غیرممکن! و هر روز جهادی لازم است، تا بتوانیم پاک بمانیم.

● در این صورت، سکولاریسم حکومتی، یعنی این که، در هنگام حضور در قدرت، از آنجا که، پس از انتخابات، از نظر قانونی، کارگزار و نماینده‌ی کل یک ملت هستیم، و در چارچوب یک "دولت _ ملت" قدرت را در دست گرفته‌ایم، از هرگونه تلاش، برای منکوب کردن مذاهب و ایدئولوژی‌های دیگر، حاکم کردن و اجرای قوانین و احکام مذهب مورد قبول خودمان، و نیز، استفاده از منابع دولتی، در راستای تبلیغ مذهب خود، پرهیزیم.

✦ حکومت در نگاه شریعتی

▲ شریعتی و امحاء دولت

● از دید من، اندیشه‌ی شریعتی، اندیشه‌ای، به شدت، ضد اقتدار است. دارای فصل مشترکی با نگاه آنارشیستی به قدرت. من بر این باورم که، در اندیشه‌ی شریعتی، به قول احسان شریعتی:

● "... در چشم‌انداز نهایی، چراغ "دولت" متمرکز، به تدریج، و با اشتعال شوراهاى شهر و روستا، رو به "خاموشی" می‌گذارد..."

● اما :

◆ ۱. در چشم‌انداز نهایی، و نه همین امروز و فردا.

◆ ۲. امحاء دولت "متمرکز"، نه مطلق دولت!

◆ ۳. با صعود تدریجی منحنی شکل‌گیری و قدرت‌یابی نظام شورایی، و افول تدریجی منحنی اقتدار نهادهای سنتی و مدرن موجود.

✦ دولت، سنگر طبقه‌ی حاکم

● دولت، در دیدگاه شریعتی، ابزار و ارگان سلطه‌ی طبقه یا طبقات حاکم است، که با تکیه‌ی بر سه چهره‌ی "زر و زور و تزویر" خویش، با روش‌های "تطمیع و تهدید و تخدیر"، در جهت حفظ منافع آنان، و علیه منافع توده‌ی مردم، است. و گرچه ممکن است، در مقاطع خاصی، ماهیتی فراطبقاتی پیدا کند، هم‌چون پس از دوران اولیه‌ی برخی از انقلاب‌های مردمی، و دولت‌های نفتی شاه و دیگر دولت‌های نفتی، اما، در نهایت، در مسیر تحکیم سلطه‌ی طبقاتی طبقات حاکم، گام برمی‌دارد.

● از دید وی، دولت، "سنگر" طبقه‌ی حاکم است، برای دفاع از "وضع برتر اجتماعی"، حفظ "امتيازات انحصاری"، و تثبیت "وضع حاکم طبقاتی"ی خویش، در برابر طبقه‌ی محکوم.

● دولت در نگاه شریعتی، یک دستگاه رسمی سیاسی است، که با کلیه‌ی سازمان‌های اداری پیوسته، و بنیادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، تبلیغاتی، مطبوعاتی، و...ی وابسته، حاکمیت طبقاتی طبقه‌ی حاکم را، در سه بُعد اعتقادی، اقتصادی، و اجتماعی، بر طبقه یا طبقات محروم، اعمال می‌کند، و چون "دارنده" است، و در نتیجه، "محافظه‌کار"، می‌کوشد،

تا به نیروی قدرت (نیروی نظامی _ پلیسی)، قانون (خشونت نهادینه‌شده)، و ایدئولوژی (مذهب، فرهنگ)، "وضع موجود" را، "توجیه"، "تحکیم"، و "تقدیس" نماید.*

▲ تحقق یک نظام شورایی

● تحقق این اوتوپیا، یعنی برچیده شدن یک دولت متمرکز قدرت‌مند طبقاتی، و جایگزینی یک "دولت شورایی _ مدیریتی"، که برخاسته از شوراهای سراسر کشور است، و متشکل از نمایندگانی از آنان، پروسه‌ای است تدریجی و تاریخی، و نیازمند تحقق پیشینی آرمان سه‌گانه‌ی "آزادی _ برابری _ عرفان" در جامعه، و با ایمان و امید و تکیه بر بینش تاریخی وراثت مستضعفین، که تحقق‌اش، "وعده‌ای خدایی" است، و نه یک تحلیل تاریخی صرف! و آتشی است همیشه فروزان، در قلب تمامی روشنفکران انقلابی، و در عین حال، به قول احسان شریعتی، با التزام "علمی" و "عملی"، به کلیه‌ی "مقتضیات" تحقق چنین امری. که مشخص است، که پهنای کار، تا به کجاست!

* مجموعه آثار ۷ / شیعه / ص ۱۲۱ *

✦ حکومتِ مذهبی

● در این بخش از مقاله، به ارائه یک متن بسیار صریح و روشن، از شریعتی، در نفي هرگونه "حکومتِ مذهبی"، که از نظر وی، مادرِ استبداد و دیکتاتوری فردی است، می‌پردازیم. متنی که، مخالفتِ صریحِ او را، با حکومتِ مذهبی، نشان داده، و راهِ هرگونه توجیهی را، به طورِ کامل، بسته است. یک متن بی‌نظیر، که گویی در حال تجزیه و تحلیل حکومتِ ارتجاعی خمینی، در پس از پیروزی انقلاب است. که نشانه‌ی شناختِ عمیقِ شریعتی، از مذهبِ ارتجاعی، و از روحانیت، است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ حکومتِ مذهبی!

● "... حکومتِ مذهبی، حکومتی است که، مذهب را، "رسمی" می کند، و هدفاش، این است که، مذهب را، بر جامعه، "تحمیل" کند..."

✓ مجموعه آثار ۲۷ / بازشناسی / ص ۳۰۳*

👤 فاکت از شریعتی :

★ حکومتِ مذهبی!

● "... حکومتِ مذهبی، رژیم است که، در آن، به جای رجالِ سیاسی، رجالِ مذهبی (روحانی)، مقاماتِ سیاسی و دولتی را، اشغال می کنند، و به عبارتِ دیگر، حکومتِ مذهبی، یعنی، حکومتِ روحانیون، بر ملت. آثارِ طبیعیِ چنین حکومتی، یکی، استبداد است، زیرا، روحانی، خود را، جانشینِ خدا، و مجریِ اوامرِ او در زمین، می داند، و در چنین صورتی، مردم، حقِ اظهارِ نظر و انتقاد و مخالفتِ با او را، ندارند.

● یک زعیمِ روحانی، خود را، به خودیِ خود، زعیم می‌داند، به اعتبارِ این که روحانی است و عالمِ دین، نه به اعتبارِ رای و نظر و تصویبِ جمهورِ مردم. بنابراین، یک حاکمِ غیرِ مسئول است، و این، مادرِ استبداد و دیکتاتوریِ فردی است. و چون خود را سایه و نماینده‌ی خدا می‌داند، بر جان و مال و ناموسِ همه، مسلط است، و در هیچ گونه ستم و تجاوزی، تردید به خود راه نمی‌دهد، بلکه، رضای خدا را در آن می‌پندارد.

● گذشته از آن، برای مخالفان، برای پیروانِ مذاهبِ دیگر، حتی حقِ حیاتِ نیز قائل نیست. آن‌ها را مغضوبِ خدا، گمراه، نجس، و دشمنِ راهِ دین و حق می‌شمارد، و هرگونه ظلمی را، نسبت به آنان، عدلِ خدایی تلقی می‌کند. خلاصه، حکومتِ مذهبی، همان است که، در قرونِ وسطی، کشیشان داشتند، و ویکتور هوگو، آن را، به دقت ترسیم کرده است..."

✓ مجموعه آثار ۲۲ / مذهب علیه مذهب / ص ۲۰۶ *

🗨️ فاکت از شریعتی :

★ دولت لائیک و سکولار!

● "... یکی از اصولِ مسلم و مشترکِ میانِ همه‌ی روشنفکران و جناح‌های مترقی، در سراسرِ دنیا، این است که، دموکراسی و لیبرالیسم و آزادیِ عقاید، حکم می‌کند که، یک دولتِ ملیِ دموکراتیک و مترقی، باید "لائیک" باشد، یعنی غیرمذهبی باشد.

● اگر دولتی، خود را، بسته به "یک دینِ خاص" بنماید، یک کارِ "ارتجاعی" کرده است، زیرا، رژیمِ حکومتِ مذهبی، در افکارِ پیشروِ دنیای امروز، محکوم است. دولت باید متعلق به همه‌ی جناح‌ها و گروه‌های ملت باشد. وقتی که دولت می‌گوید: من وابسته به فلان دین هستم، این، یک ارتجاع است، و ضدِ دموکراتیک..."

✓ مجموعه آثار ۵ / ما و اقبال / ص ۸۶ =

✦ شریعتی و سکولاریسم

● از سه نوع سکولاریسم مشهور، که عبارت است از: "سکولاریسم فلسفی"، به معنای جدایی مذهب در جهت‌دهی به زندگی فرد و جامعه، و "سکولاریسم سیاسی"، به معنای جدایی مذهب در جهت‌دهی به فعالیت‌های سیاسی فرد و گروه و حزب، و "سکولاریسم حکومتی"، به معنای جدایی مذهب و نهادهای مذهبی در جهت‌دهی انحصاری به "قوانین اساسی، اجرایی، مدنی، سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی"ی جامعه، شریعتی، یک سکولار فلسفی، و یک سکولار سیاسی نبود، اما وی، بی‌شک، یک "سکولار حکومتی" بوده است، چون، در نگاه شریعتی، سرانجام هر حکومت مذهبی، یک نظام وحشتناک استبدادی مذهبی، انسان‌کش، و توتالیتر است.

✦ شریعتی و معیارهای سکولاریسم

👤 فاکت از شریعتی :

★ معیارهای سکولاریسم!

● "... آیا آرزوی اقبال، برای ایجاد یک کشور مذهبی، که در آن، رژیم سیاسی، نظام حقوقی، سیستم اقتصادی، سازمان آموزشی، نیروی قانون‌گذاری، و فکر و فرهنگ و مطبوعات، و تمامی استعدادات، و امکانات اجتماعی و سیاسی و معنوی، در انحصار یک مذهب خاص باشد، بازگشت ارتجاعی به دیکتاتوری فکری، استبداد دینی، و رجعت به قرون وسطی، و تفتیش عقاید، و جمود عقل، و اسارت علم، و مرگ آزادی، و نفی دموکراسی، و پایمال شدن تمامی حقوقی، که انسان، در طول قرن‌ها تلاش و جهاد، کسب کرده است، نیست؟..."

✓ مجموعه آثار ۵ / ما و اقبال / ص ۱۵۳ *

● دوستان! به این جمله‌ی شریعتی دقت کنید. و آن را، بارها و بارها، دقیق، و کلمه به کلمه، بخوانید!

▲ بررسی متن شریعتی

● در این رابطه، شریعتی، این پیشنهاد اقبال را، در راستای رهایی مسلمانان هند از استعمار انگلیس، و پایان منازعات بی‌پایان مذهبی، نادیده می‌گیرد، اما، به خوبی، از روی کلمه به کلمه‌ی متن بسیار حساب‌شده، دقیق، و کارشده‌اش، که گویی همچون حافظ دارد یک غزل را پیرایش می‌کند، می‌توان فهمید که، به چه بخش‌هایی، که باید سکولار باشد، و به دین خاصی وابسته نباشد، حساس است:

◆ رژیم سیاسی (مثلاً حکومت اسلامی)

◆ نظام حقوقی (قانون اساسی و قوانین مدنی)

◆ سیستم اقتصادی (مثلاً اقتصاد اسلامی)

◆ سازمان آموزشی (مثلاً دانشگاه اسلامی، علوم اسلامی، آموزش و پرورش اسلامی!)

◆ نیروی قانون‌گذاری (مثلاً مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه‌ی اسلامی)

♦ فکر و فرهنگ و مطبوعات، و تمامی استعدادات، و امکانات اجتماعی و سیاسی و معنوی (مثلاً سینمای اسلامی، هنر اسلامی، موسیقی اسلامی، تلویزیون اسلامی، و...)

● به این قسمت توجه کنید!:

● "... و تمامی استعدادات، و امکانات اجتماعی و سیاسی و معنوی، در انحصار "یک مذهب خاص"، باشد،..."

● شریعتی دارد، به وضعیتی که، امکانات یک کشور، به دلیل در اختیار داشتن حکومت، و به بهانه‌ی در اکثریت بودن در جامعه، در اختیار یک گروه خاص، یک ایدئولوژی خاص، و "یک مذهب خاص" قرار گیرد، اعتراض می‌کند.

✦ حکومت سکولار در نگاه من

● من، به عنوان یک پیرو مکتبِ رهایی‌بخشِ شریعتی، پس از ردِ هر نوع حکومتِ تئوکراتیک (مذهبی _ الهیاتی) و ایدئولوژیک (مرامی _ طبقاتی)، رابطه‌ی خویش با قدرت را، در یک حکومتِ سکولار، به شرحِ زیر، تعیین می‌کنم. و برای تشریحِ دقیقِ رابطه‌ی خود با قدرت، فرض می‌کنم که، اکنون، به عنوان یک سیاست‌مدار، در یکی از سه قوه‌ی کشور، آغاز به کار کرده‌ام!

۱. در زندگی شخصی

● در زندگی شخصی، من همان خواهم بود، که تاکنون بوده‌ام، اما، با توجه به جایگاهِ جدیدم، محدودیت‌هایی نیز، برایم ایجاد خواهد شد. من، مثل گذشته، نماز می‌خوانم یا نمی‌خوانم، روزه می‌گیرم یا نمی‌گیرم، به حج می‌روم یا نمی‌روم، و چیزی، در انجامِ فرایضِ دینیِ من، تغییر نخواهد کرد، جز آن که، باید بدانم که:

● اکنون، در معرض دیدِ افرادِ بسیاری قرار دارم، و هرگونه اشتباهی در زندگی شخصیِ من، تنها به نامِ یک فرد نوشته

خواهد شد، بلکه، به عنوان عملِ یک فردِ مذهبی، یک پیروِ شریعتی، یک عضوِ حزبی سیاسی _ عقیدتی، و یک نیروی ملی _ مذهبی، موردِ قضاوت قرار گرفته، و در تاریخ، ثبت خواهد شد. و این امر، یک کنترلِ اخلاقی _ ارزشیِ شدیدتری را، بر تک تکِ اعمالِ ام، ضروری ساخته، و محدودیت‌های بسیاری را، در زندگیِ خصوصی‌ام، ایجاد خواهد کرد.

● چنان که، اگر تا کنون، در هنگامِ ایستادنِ پشتِ چراغِ قرمز، تنها چند باری، از دخترکی گل‌فروش، گل خریدم، امروز، به عنوانِ فردی از اعضای قدرتِ سیاسیِ یک کشور، باید بدانم که، برای ترویجِ یک اخلاقِ انسانی، از آن اضافه حقوقی که، نسبت به دیگران، بابتِ مقامِ خویش، می‌گیرم، هر بار، از آنان گل بخرم، چرا که، امیدِ آنان را، در بهبودِ اوضاع، به نوبدی تبدیل نکنم، و این امید، تا اجرا شدنِ قوانینی، در راستای رهاییِ آنان، از این وضعِ شرم‌آور، در دل‌شان، و در دل‌ام، روشن بماند.

۲. در زندگیِ سیاسی _ حزبی

● من، پس از رسیدن به مقامی در عرصه‌ی قدرت، هم‌چنان یک عضوِ فعال در حزب خواهم بود. و همان طور که، پیش از به قدرت رسیدن، و در زندگیِ عادی، وقتی من در یک حزب

فعالیت می‌کنم، در زمانی که به مدیریت یک کارخانه می‌رسم، در حزب بر اساس مرامنامه‌ی حزبی، و اصول اخلاقی انسانی، کار می‌کنم، و در همان حال، در کارخانه، بر اساس برنامه‌های تولیدی و مدیریتی کارخانه، و مصوبات هیئت مدیره، و نیز، اصول اخلاقی انسانی خودم، کار می‌کنم. در عرصه‌ی قدرت نیز، وضع بر همین منوال است، و من، به عنوان یکی از مقام‌های نظام سیاسی حاکم، باید، در چارچوب قانون اساسی، قانون مدنی، قوانین مصوبه‌ی مجلس، و اصول قضایی تصویب‌شده، به کار پردازم.

● در این رابطه، به عنوان یک نیروی مذهبی و ایدئولوژیک و اخلاقی، تنها تا زمانی حق دارم در قدرت بمانم، که قوانین حاکم بر اعمال من، به عنوان یک سیاستمدار، اصول اخلاقی انسانی مرا، خدشه‌دار نساخته باشد.

● در این رابطه، اولویت اول من، در رابطه با نقش حزبی و نقش دولتی، با نقش دولتی است. و در صورت ایجاد تضاد بین نقش حزبی و نقش دولتی، باید، بلادرنگ، یا نقش خود را به عنوان یک سیاستمدار حکومتی انجام دهم، و یا از مقام خویش استعفاء دهم، و پس از استعفاء، به فعالیت در چارچوب حزب خود پردازم.

۳. در درون یک حکومت سکولار

● در رابطه با روش کار در عرصه‌ی قدرت، به عنوان یک نیروی مذهبی و ایدئولوژیک، در درون یک حکومت سکولار، یک رویکرد موجود در خط شریعتی، رویکرد سه روشنفکر معروف خط شریعتی، یعنی یوسفی اشکوری، رضا علیجانی، و تقی رحمانی است، که براساس این رویکرد، که متأسفانه نشان از مرعوب شدن آنان، در برابر گفتمان غالب است، ما، به عنوان یک نیروی مذهبی و ایدئولوژیک، باید، ایدئولوژی خویش را، پس از ورود به عرصه‌ی قدرت، پشت در دولت گذاشته، و پس از خروج از قدرت و دولت، دوباره آن را برداریم! همان گونه که، مدعوین، در یک مهمانی، در هنگام ورود به مهمانی، پالتوی خود را به خدمه‌ی خانه سپرده، و در هنگام خروج، آن را تحویل گرفته، و بر تن می‌کنند!

● از نظر من، مذهب، یک لباس عاریتی نیست، که بتوان آن را، در شرایطی، از تن به در کرد، و در شرایطی دیگر، بر تن کرد، چرا که، مذهب، یک "امر وجودی" است، و جهت‌بخش زندگی انسان است. و اتفاقاً، از آنجا که، قدرت، مرکز فساد و فریب و خیانت است، هر فرد حاضر در عرصه‌ی قدرت، بیش از هر زمان دیگر، نیازمند "یک تکیه‌گاه وجودی"،

هم‌چون مذهب، است، و این جدایی، به مثابه‌ی یک فاجعه خواهد بود، که به مسخ آن فرد، منجر خواهد شد.

● البته، شاید، باورمندان به آن رویکرد، در نهایت، ضرورت حضور ارزش‌های اخلاقی را، در هنگام حضور در قدرت، بپذیرند، اما، این امر، کافی نیست، چرا که، رویکرد شریعتی، با وجود پذیرش یک حکومت سکولار، به فعالیت‌ها و اقدامات گسترده‌تری می‌اندیشد.

● ما، به عنوان یک نیروی مذهبی، که دارای یک ایدئولوژی انقلابی هستیم، چه به عنوان یک فرد منفرد در قدرت، چه به عنوان یک عضو وابسته به یک حزب، و چه به عنوان یک حزب حاکم، آن زمان که، وارد عرصه‌ی قدرت شدیم، علاوه بر رعایت اصول اخلاقی _ ارزشی، هم‌چون رویکرد اول، باید، در چارچوب قانون اساسی، قانون مدنی، و سیاست‌های داخلی و خارجی، و بدون سوءاستفاده‌ی از منابع مالی و تبلیغی کشور، در هنگام قانون‌گذاری، و تهیه و طراحی و تدوین قوانین، تلاش نمائیم، تا برنامه‌ها، روش‌ها، پرنسیب‌ها، ارزش‌ها، و دیدگاه‌های انسانی خویش را، مطرح نمائیم، و در بستر آن امکانات قانونی، در راستای تحقق آرمان‌های انسانی خویش، گام برداریم.

▲ مثال :

● در زمانی که، من، به عنوان یک پیرو ایدئولوژی شریعتی، به عنوان یک رئیس جمهور، یک وزیر، و یا یک نماینده‌ی مجلس، وارد عرصه‌ی قدرت شدم، درست است که، باید برنامه‌ی مطرح‌شده در مبارزات انتخاباتی خود، که سبب پیروزی من در انتخابات شده است را، تحقق بخشم، و از تبلیغ مذهب خویش، حزب خویش، و ایدئولوژی خویش، با سوءاستفاده از رسانه‌های ملی و دولتی، و امکانات مالی کشور، خودداری نمائیم، اما، این بدان معنا نیست که، من، که به نظام فدراتیو و شورایی معتقدم، و به سوسیالیسم، به عنوان تنها نظام اقتصادی رهایی‌بخش، باور دارم، و به رشد فرهنگ و عرفان و معنویت تکیه می‌کنم، در تعیین استراتژی‌های توسعه، سیاست‌های ملی و قومی، و طراحی برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی، تا آنجا که، با هیچ یک از قوانین اساسی و مدنی کشور در تضاد نباشد، از "جهت‌گیری"های ایدئولوژیک خویش، استفاده نکنم. و این طبیعی است که، من، به عنوان یک سیاست‌مدار طرفدار رهایی‌کارگران از استثمار سرمایه‌داری، و رهایی زنان از نظام مردسالار، و کاستن از تبعیض‌های نژادی و قومی، در راستای این جهت‌گیری‌ها، تلاش نمایم، بی آن که، از قدرت خویش، سوءاستفاده کرده باشم.

● در نهایت، می‌بینیم که، ما، به عنوان نیروهای مذهبی پیرو ایدئولوژی شریعتی، هم در زندگی فردی، و هم در زندگی حزبی، و هم در عرصه‌ی قدرت، هم مذهبی خواهیم ماند، هم ایدئولوژیک، و هم انقلابی و دگرگون‌کننده‌ی ساختارهای ضد انسانی ساخته‌ی زر و زور و تزویر. به عبارت دیگر، نه در کام یک نظام سکولار فلسفی فرو رفته‌ایم، چرا که، هنوز هم، مذهب، حاکم بر تمام ابعاد زندگی و اعمال فردی و اجتماعی و سیاسی ما است. و نه تسلیم یک نظام سکولار سیاسی شده‌ایم، چرا که، چه در فعالیت‌های اجتماعی و حزبی، و چه در فعالیت‌های عرصه‌ی قدرت، تنها به بُعد تخصصی خویش تکیه نکرده، و تمامی جهت‌گیری‌های مکتبی خویش را، حفظ کرده‌ایم. و تنها و تنها، سکولاریسم حکومتی را، به معنای باور به برابری تمامی افراد یک ملت، در تعیین سرنوشت کشورشان، بدون مرجعیت یک شخصیت، یک کتاب، یک مذهب، و یک ایدئولوژی خاص، پذیرفته‌ایم.

✦ چرا به سکولاریسم حکومتی باور داریم

● در دوران مدرن، که دولت _ ملت‌های جدید شکل گرفت، و خطکشی‌ها و محدودیت‌های شدیدی در جهان ایجاد شد، نظام جمهوری، با روش دموکراسی، رفته رفته، جای نظام‌های کهن را گرفتند. و اساساً پارادایم (چارچوب فکری) جدیدی، در عرصه‌ی سیاست و قدرت، شکل گرفته است، که گاه، هرگونه مقایسه‌ی بین نظام‌های کنونی را، با نظام‌های گذشته، و به ویژه با نظام قبیله‌ای و عشیره‌ای صدر اسلام، بی معنا ساخته است، و پذیرش رویکرد تاریخی _ الهامی، در برخورد با آن نظام‌های کهن را، برای ما، الزامی و حیاتی ساخته است.

● امروز، هر کشور، خانه‌ی تک‌تک افراد یک ملت است. امروز، هر کشور، از آن‌همه‌ی افراد آن ملت است. بی هیچ حق ویژه‌ای برای جنسیت، نژاد، قوم، دین، مذهب، ایدئولوژی، و طبقه‌ی خاصی.

● هر کشوری، یک سرزمین، با مالکیت مشاء است. هم‌چون یک شرکت سهامی، که همه‌ی سهام‌داران آن، با سهمی مساوی، حقی یکسان، در تعیین سرنوشت، تعیین مدیریت، تعیین برنامه‌ها، تعیین اهداف شرکت، و...، خواهند داشت، بی آن که، در هنگام رای‌گیری، برای تعیین هر امری، به

جنسیت، نژاد، قوم، سواد، دین، ایدئولوژی، و...، کوچک‌ترین اهمیت و توجه و ترجیحی قائل شویم.

● در آغاز دوران مدرن، دموکراسی، ملاک تعیین قوانین و برنامه‌ها بوده است، و اکثریت، قادر بود که، برنامه‌ها و اهداف خویش را، بر دیگران، تحمیل کند، و در حقیقت، دموکراسی، شانه به شانه‌ی دیکتاتوری پیش می‌رفت، و رفته رفته، در بسیاری از موارد، دموکراسی، عبارت بود از "دیکتاتوری اکثریت"؛ و به کرسی نشاندن خواسته‌های اکثریت یک جامعه، حتی به بهای نادیده گرفتن و پایمال کردن حقوق انسانی اقلیت یک ملت.

● پس از جنگ جهانی اول، با به قدرت رسیدن نازیسم در آلمان، و فاشیسم در ایتالیا، با تکیه بر سیستم دموکراسی، و توجیه آن، به دلیل برخوردار بودن از رای اکثریت، که فاجعه آفرید، این ایده قوت گرفت که، دموکراسی، بدون "حقوق بشر"، که بیانگر حقوق حداقلی خدشه‌ناپذیر بشر، و بستر مناسبی برای آزادی انسان است، ممکن نیست، و دموکراسی صرف بیرون آمده از صندوق‌های رای، در عینیت اجتماعی، به دیکتاتوری اکثریت خواهد انجامید، و چاره‌ی کار، ایجاد یک نظام "دموکراسی لیبرال" است، یعنی، دموکراسی مقید به رعایت حقوق اساسی انسان. پس، تنها با محدود ساختن دموکراسی، به اصول مندرج در "اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر"

است که، امکانِ گریزِ از دیکتاتوریِ اکثریت، البته تا حدی، امکان‌پذیر است.

● در این راستا، پس از چندی، مشخص شد که، تنها با مقید کردنِ دموکراسی با حقوقِ بشر، یعنی "لیبرالیزه کردنِ" دموکراسی، نمی‌توان از نظام‌های تئوکراتیک (مذهبی _ الهیاتی) و ایدئولوژیک (مرامی _ طبقاتی) رهایی یافت، و باید، یک قیدِ اساسیِ دیگرِ نیز، بر دموکراسی، افزود، تا شاید، در چنگالِ یک نظامِ توتالیتَرِ وحشیِ انسان‌کشِ اسیر نگردید. نظام‌هایی که، از دهه‌ی سیِ میلادی، به صورتِ روزافزونی، در سراسرِ جهان، گسترش یافت، و امیدِ تحققِ نظام‌هایی دموکرات، سوسیالیست، و انسانی را، بر باد داد. و پس از تحققِ چنین نظام‌هایی بود که، "سکولار" بودنِ یک حکومت، به معنایِ جداییِ دین و ایدئولوژی، از حکومت، اهمیتِ شایانی یافت، و واژه‌ی "سکولاریسم"، همسایه‌ی دو واژه‌ی "دموکراسی" و "لیبرال" گردید: آری! دموکراسیِ لیبرالِ سکولار. البته، لیبرال به معنایِ آزادی‌های انسانی، و نه به معنایِ آزادیِ استثمارِ بازار و سرمایه‌داری!



آخرین ویرایش : دی ۱۳۹۷

کانون آرمان شریعتی



خانه